

متن پیاده سازی شده جلسه بیست و سوم سال سوم درس خارج اصول فقه دور دوم - 21 آبان 1402

فایل پیاده سازی شده : [کلیک کنید](#)

صفحات 215 و 216: [کلیک کنید](#)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين

امر پنجم: مشتق

پاسخ به یک سؤال:

در خلال مباحث گذشته، راجع به مسجد و جعل حکم توسط فقیه بیاناتی عرضه شد. در این رابطه برخی اظهار نمودند که «همان طور که امام قادر است یک حکم تکلیفی وضع کند، مانند حرام نمودن متعه، به همان منوال حکم وضعی جعل نموده (مانند پرداخت زکات برای اسبان) یا از باب ورود یا حکومت در موضوعات تصرف می کند (مانند عدم شک برای کثیرالشک). بر همین اساس، می توان گفت که فقیه هم می تواند در موضوعات دخل و تصرف کند. به نظر می رسد قبول یا رد این موضوع، بیش از آن که به دلالت ادله برگردد، به دل و جگر فقیه بر می گردد. ... من معتقدم بیشتر از دلالت ادله در فهم حکم شرعی، این خصوصیات شخصیتی و اخلاقی فقیه است که بر برداشت او از ادله اثر می گذارد. مرحوم آقای بهاری همدانی در کتابش می گوید: یکی از دلایل این که فقها در مواجهه با شبهات بدویه، برائتی یا احتیاطی می شوند، طبع و خلق ایشان است.» در مقام پاسخ به این بیان، توضیحاتی ارائه می کنیم. همان طور که در گذشته اشاره شد، مسأله جعل حکم تکلیفی به واسطه یک حکم حکومتی تقریباً مورد قبول همگان بوده و در سیره ائمه علیهم السلام و بیانات فقها در طول تاریخ مشاهده می گردد. مثلاً در مکاسب بیان شده که «الظاهر عدم الخلاف في إجبار المحتكر على البيع»؛ یعنی فقیه به واسطه نیاز مردم، بر محتکر فروش جنسش را واجب می کند؛ اما همان طور که عرض شد، جواز جعل حکم وضعی محل خلاف است؛ ولو که خود ما فی الجمله پذیرفته ایم که در صورت انحصار نیل به مصالح عام مسلمین در این چنین وضعی، می توان موقتاً از آن بهره برد. مثلاً بگوید هرگونه معامله فروش املاک فلان منطقه به یهودی ها و مسیحی ها باطل می باشد. به همین واسطه، دوستان جوان ما مقداری احتیاط به خرج داده، آنچه از پشتیبانی ادله متقن بی نصیب است به سهولت قبول ننمایند. هم چنین باید گفت که این فرمایش امام علیه السلام: «لا شک لکثیر الشک»، از آن جا که مناسبتی با محل بحث ما ندارد، نمی تواند مورد استشهاد قرار گیرد. چراکه این، حکمی الهی است؛ نه تصرفی از سوی ائمه؛ یعنی خداوند متعال فرموده است که انسان های کثیرالشک تا زمانی که مداوا شوند به شکشان اعتنا نکنند. لذا است که این حکم ابدی است و امام آن را به عنوان حکم حکومتی مطرح نرموده اند؛ بلکه در مقام مبین شرعیت قرار داشتند. این در حالی است که امام آن گاه که حق متعه را از علی بن یقظین سلب نمودند، در حال بیان قسمی برای حکم الهی بودند که همانا حکم حکومتی باشد؛ البته این نوع حکم هم بر اساس ضوابط است؛ اما حکم الهی نیست. به همین توضیح، می بایست در جلوگیری از خلط میان حکم الهی و حکم حکومتی کوشید.

به علاوه، در مورد این که گفته شد مسائلی جز دلالت ادله در اجتهاد تأثیرگذار هستند، باید گفت که بی شک دیدگاه فقها در رابطه با چگونگی تعامل با ادله متفاوت است. مثلاً اگر کسی نگاهی عدالت محور داشته باشد، یا برخوردار از دیدگاهی مقاصدی باشد، فقه او در جاهایی متفاوت می گردد. حتی ممکن است شخص به واسطه محیط اجتماعی و اطرافیان خود دست خوش انفعالاتی

گردد؛ لذا آن‌که در یک محیط بسته بسیار سنتی نمو می‌یابد، با کسی که در محیطی باز زیستن نموده، بعد بسیار دارد. با این حال نمی‌توان نقض این مطلب را نادیده گرفت؛ مثلاً آن‌جا که دیده شده شخصی در محیط کاملاً باز غرب رشد کرده، ولی به قدری سنتی می‌اندیشد که گاه شمیم فکر بسته او، موجب اشمئزاز آدمی می‌گردد یا آن‌گاه که آموشد فردی تنها در کوچه‌پس‌کوچه‌های قم بوده، منتها از یک دیدگاه عمیق اجتماعی منتفع می‌باشد. بلکه نمی‌توان اثر فی‌الجمله را نافی شد؛ اما نگوئیم که فتوای فقیه دهاتی، بوی دهات و فتوای فقیه شهری بوی شهر می‌دهد؛ چراکه این بیان «کلمة حق یراد منها الحق، اما یراد بها الباطل» است (از آن‌جا که حضرت در نهج‌البلاغه تعبیر «بها» را به کار برده‌اند، احتمال می‌دهیم که ایشان در پی این هستند که بفرمایند «کلمة حق یراد بها الباطل»؛ چراکه تعبیر «یراد» آن‌گاه که با «ب» می‌آید، در آن معنای استفاده تضمین می‌گردد.)؛ یعنی گاه، گوینده‌ای از کلامی حق، معنای حقی اراده می‌کند؛ ولی دیگرانی، آن را دست گرفته و سوءاستفاده می‌کنند. مثلاً در باب نمونه‌ای که نویسنده متن فوق از یکی از محترمین نقل نمودند، مبنی بر این‌که برائتی یا احتیاطی شدن وابسته به طبع انسان است، در مقام عمل مواردی را بر خلاف آن مشاهده می‌نماییم. مثلاً چنان‌چه ادله برائتی‌ها را مشاهده نمایید، آن‌ها به صورت مفصل به روایات تمسک می‌نمایند. از قضا اخباری‌ها در زندگی خود محتاط‌تر از برائتی‌ها نبوده‌اند؛ بلکه با مشاهده برخی ناسزاهای عده‌ای از آن‌ها درمی‌یابیم که در برخی جهات کاملاً رها بوده‌اند. علی‌ای‌حال چیزی بر زبان جاری نمی‌نماییم که واقع و تجربه آن را تأیید نمی‌کند و از پذیرش این مطلب به صورت مهارناشده، امتناع می‌ورزیم؛ اما در عین حال تأثیر شخصیت فقیه را در برآیند فتوا انکار نمی‌کنیم.

### دلالت یا عدم دلالت فعل بر زمان:

بنا بود لختی به این سرفصل پردازیم. بیان شد که این موضوع فاقد اثر فقهی و استنباطی، اما حائز اثرات علمی می‌باشد و نمی‌توان بدون اطلاع از این مسأله در سطح خارج تحصیل نمود.

همه آن‌چه که تا کنون حول این محور خوانده شده، این نظر را تأیید می‌کند که فعل دلالت بر زمان دارد. فعل ماضی دلالت بر زمان گذشته و فعل مضارع دلالت بر زمان حال و آینده دارد و لذا نمی‌توان این‌ها را به جای یک‌دیگر به کار برد. چنان‌چه در فارسی نیز این‌گونه است. مثلاً اگر بگویید «به مسافرت رفتم» یا «خانه‌ام را فروختم» مخاطب شما گذشته فهم می‌کند؛ ولی اگر بگویید «می‌خواهم به مسافرت بروم» یا «به مسافرت می‌روم» حال یا آینده فهمیده می‌شود. همچنین در عربی، میان «ضرب» و «یضرب» فرق گذارده می‌شود.

اما این داشته‌ما توسط برخی از نحوات و اصولی‌ها مورد خدشه واقع شده است؛ مثلاً ابن‌هشام. ایشان گفته است که فعل دلالت بر زمان می‌کند؛ اما نه افعال انشائی. مثلاً در عبارت «بعثت» چنان‌چه مقصود خبر از بیع باشد، دلالت بر زمان دارد؛ اما اگر این عبارت را در جلسه عقد بگوید دیگر دلالتی بر زمان نمی‌کند.

سپس ابن‌هشام اضافه کرده که در این‌جا، برخی گفته‌اند دلیل این‌که چنین فعلی دلالت بر زمان نمی‌کند این است که از خبر به انشا منتقل شده است. توضیحی که ما می‌افزاییم این است که امثال «بعثت» انشایی، نسبت به امثال «بعثت» خبری از دو جهت تغییر کرده‌اند: 1. از زمان منخلع شده‌اند. 2. از خبر به انشا تبدیل گشته‌اند. مبتنی بر این، به واسطه این‌که فعل انشایی، از خبر به انشا تبدیل شده است، دلالت بر زمان نمی‌کند.

سپس ابن‌هشام گفته است که راجع به امثال «قم» چه می‌گویید؟ آیا این هم از خبر به انشا تبدیل شده است؟ منظور ایشان از «قم»، افعال امر در صیغ حاضر است. چراکه صیغ غائب امر، جزء افعال مضارع به حساب می‌آیند. شاهد این مطلب آن است که فعل را تنها به سه قسم ماضی، مضارع و امر تقسیم نموده‌اند که ما را به این التفات می‌دهد که برخی افعال دیگر، غیر از مصادیق رائج فعل مضارع، همگی مضارع به حساب می‌آیند. لذا طرح این پرسش که «تکلیف افعال نهی، استفهام، نفی و ... چه می‌شود؟» پس از شنیدن تقسیم مزبور، نابجا است؛ یعنی مضارع علاوه بر مصادیق رائج خود، مضارع با «لا»، مضارع با لام، مضارع با «لم»، مضارع با «هل» و ... را نیز دربرمی‌گیرد. به هرحال ایشان می‌گوید با این بیان تکلیف «قم» چه می‌شود؟ شاید گفته شود که اصلاً فعل نیست. چراکه نه سابقه خبری بودن دارد و نه دارای زمان می‌باشد (گفته نشود که زمان حال دارد که خواهیم گفت که زمان حال در خود فرمان می‌باشد؛ نه در «قم» که تنها دلالت بر «امر به قیام» دارد). به مناسبت مجال، در این‌باره فقط عرض می‌کنیم که این مطلب گفتنی نیست. ابن‌هشام با چیزهایی درگیر شده که از مسلمات دانشی است که خود را وقف آن نموده است. کوتاه سخن، آن‌که از این بند فهمیدیم که دلالت فعل بر زمان، در میان خود نحوات نیز، خالی از گفتگو

نمی‌باشد.

اما با تتبع گسترده‌ای که صورت گرفته است، به دو نظر در میان اصولی‌ها دست یازیده‌ایم.

1. آخوند خراسانی می‌فرماید: فعل مطلقاً دلالت بر زمان ندارد. چنین سخنی، می‌تواند سهولت بسیاری برای شخصی که می‌خواهد به تفسیر قرآن بپردازد، به ارمغان آورد؛ چراکه تمام افعالی که در قرآن به خداوند متعال یا به مجردات نسبت داده شده، دیگر عاری از زمان بوده و برخی مشکلات در این زمینه مرتفع خواهد گردید؛ مانند «كان الله سميعا عليهما»، «يوفون بالندر و يخافون يوماً كان شره مستطيراً». البته ایشان این نظر را مطرح می‌کند و سپس مؤیداتی بر آن اقامه می‌نماید که هیچ‌یک از آن‌ها کارساز نمی‌باشند.

2. برخی میان ماضی و غیرماضی تفصیل قائل شده‌اند؛ به این ترتیب که ماضی دلالت بر زمان می‌کند و مضارع و امر و نهی دلالت بر زمان نمی‌کنند.

بنابراین «الاصوليون بين منكر لدلالة الفعل على الزمان مطلقاً و مفصل بين الماضى و المضارع و الامر و النهى». اگر خواننده گرامی متوجه شده باشد به یک نظر اشاره نکرديم و آن دلالت مطلق بر زمان می‌باشد. دلیل آن هم این است که چنین رأیی را در میان آرای اصولی نیافتیم؛ به خلاف نحات که از بین آن‌ها امثال ابن‌مالک قائل به این قول گشته‌اند. پرسشی که پس از شنیدن این اقوال، ذهن‌های بکر را در بر می‌گیرد این است که بنا به رأی به عدم دلالت فعل بر زمان، آیا می‌توان افعال ماضی و مضارع را به جای یک‌دیگر به کار برد؟ نظیر کسانی که به تازگی با زبانی آشنا شده‌اند و مثلاً به جای «من فردا می‌آیم.» می‌گویند «من فردا آمد.» پاسخ ایشان منفی است. آن‌ها اصلاً اجازه نمی‌دهند که کسی به جهت حکایت از حادثه گذشته، فعل آینده بیاورد یا برای صحبت از آینده فعل گذشته، مگر مجازاً (مثلاً می‌توان فعل مضارع را به جهت بیان این‌که حتماً محقق خواهد شد، مجازاً به جای ماضی به کار برد؛ مانند آن‌جا که در فارسی، در پاسخ این‌که «آیا به خانه ما می‌آیی؟» گفته شود: «آدم.»؛ یعنی «حتماً می‌آیم.»). علاوه بر این، قائلان به تفصیل هم جواز استعمال جابجا را منکر هستند. با این حساب همگی در این نوع استعمال متفق هستند و این ثمره نزع را از نظر عملی کاهش می‌دهد.

بنابراین سخن به این می‌رسد که ایشان چگونه بین این دو اعتقاد خود تسالم ایجاد می‌کنند: عدم دلالت فعل بر زمان و عدم جواز استعمال افعال ماضی به جای مضارع و برعکس؟ این‌ها می‌گویند با این‌که دلالت فعل بر زمان، به صورت تضمینی نمی‌باشد، یعنی این‌گونه نیست که زمان جزئی از دو مدلول فعل باشد (چنان‌که ابن‌مالک قائل بود)، اما فعل دلالت بر یک خصوصیتی می‌کند که آن خصوصیت باعث می‌شود تا ما دلالت فعل بر زمان را بالالتزام بفهمیم. به زبان ساده، ایشان با نفی دلالت تضمینی و اثبات دلالت التزامی، پای فعل را از دلالت بر زمان کوتاه می‌نمایند؛ چراکه مدلول هرکلمه یا مدلول مطابقی آن است یا تضمینی.

ایشان می‌گویند که آنچه فعل ماضی بر آن دلالت دارد، تنها «تحقق» است؛ مثلاً شما هر وقت بخواهید به زنی محقق شده اشاره نمایید، می‌گویید «ضرب». هم‌چنین آنچه که فعل مضارع دلالت دارد، تنها «توقع» و «انتظار» است. مثلاً به منظور ایجاد توقع ضرب، می‌گویید «یضرب». با این توضیح، باید گفت که زمان گذشته از تحقق و زمان حال و آینده از توقع به صورت التزامی فهم می‌شوند.

حال برخی به جای تعبیر به تحقق و توقع، از «سبق» و «لحوق» بهره برده‌اند. ماضی دلالت بر سبق و مضارع دلالت بر لحوق می‌کند. ناگفته پیداست که نمی‌توان از کلمه «سبق» زمان گذشته را و نیز از کلمه «لحوق» حال و آینده را منفک نمود. عبارت ما در سلسبیل چنین است: «ثم لا يخفى أن المنكر لا ينكر الفرق الواضح بين فعل الماضى و المضارع و أنه لا يصح استعمال أحدهما مكان الآخر بل ينكر أن يكون الفعل موضوعاً للدلالة على الزمان بنحو التضامن (به خلاف ابن‌مالک که گفت «المصدر اسم ماسوی الزمان من مدلولی الفعل»). یعنی ابن‌مالک می‌گفت فعل دو مدلول دارد: یکی حدث و دیگری زمان که همین دلالت فعل را بر زمان را به دلالت تضمینی بدل می‌سازد.) و يقول إن لكل من الفعل الماضى و المضارع خصوصية تلازم (یعنی دلالت التزامی). دلالت بر خصوصیتی می‌کند که در ماضی با گذشته و در مضارع با حال تلازم دارد.) و قد وقع الخلاف بينهم في الكشف عن هذه الخصوصية فقل إنهما تحقق الحدث (در ماضی) و ترقب الحدث (در مضارع) و قيل سبق (در ماضی) و لحوق (در مضارع) و قيل غير ذلك.

هم‌اکنون جمله‌ای از حضرت امیر علیه السلام راجع به تعریف اسم و فعل نقل می‌کنیم. ایشان در جمله معروفی می‌فرمایند:

«الاسم ما أنبأ عن المسمى و الفعل ما انبأ عن حركة المسمى». مثلاً «زید» اسم است؛ چرا که دال بر یک مسما است؛ اما حرکت زید فعل به حساب می‌آید. در این بیان، امام هیچ اشاره‌ای به زمان نفرموده‌اند و چه بسا بتوان با مقایسه آن با سخن ابن‌مالک، بطلان دلالت فعل بر زمان را اثبات نمود؛ اما ممکن است گفته شود که حضرت در مقام بیان تمام جزئیات نبوده‌اند. بله، باید حضرت در مقام بیان همه جزئیات باشند تا نتیجه موردنظر گرفته شود.

نکته مهمی که می‌بایست به منزله آب پاکی بیان نمود، اصل بیست‌وسوم کتاب سلسبیل و هدف ما از طرح این سرفصل در این جا می‌باشد و آن این است که دلالت فعل چه به نحو تضمن باشد و چه به نحو التزام، بسیاری از افعال فارغ از زمان هستند؛ مخصوصاً در نصوص دینی مثل روایات. علاوه بر افعالی که به خداوند متعال یا مجردات نسبت داده شده و حتماً خالی از زمان می‌باشند، فراتر از آنها، مثل آن وقتی که راوی سؤال می‌کند که «رجلٌ شکّ بین الثلاث و الاربع»، فعل «شک» عاری از زمان می‌باشد؛ یعنی به این معنا نیست که مردی در گذشته چنین شکی کرده و حال و آینده را شامل نمی‌گردد. هم‌چنین است فعل «یبنی» در پاسخ امام: «من شکّ بین الثلاث و الاربع یبنی علی الاکثر». به صورت کلی، بیانات امام و معصوم آن‌جایی که مبین شریعت هستند، نه ماضی آن مخصوص گذشته است و نه مضارع آن مخصوص حال و آینده. باید گفت که این به معنای پذیرش دلالت التزامی نیست؛ هم‌چنین استعمالی مجازی نمی‌باشد. گویا در قانون آن‌گاه که می‌خواهد القا بشود، زمان القا می‌شود. این سخن نویی است که بی‌زمانی را از افعالی که به مجردات نسبت داده می‌شوند، به افعال مورد استفاده در متون قانونی تسری می‌دهد. آن‌چه هدف ما بود از بیان این مطالب در درس اصول، همین بود که گفته شود فراوان رخ می‌دهد که افعال دلالت بر زمان نداشته باشند. چنان‌چه بسیاری از افعال قرآن، مربوط هر سه زمان می‌باشند؛ به خلاف بعضی تفاسیر. حتی آیات قیامت هم، چون اشاره به تجسم اعمال دارد زمان گذشته را هم در بر می‌گیرد.

الحمد لله رب العالمین